

مقدمه بر سبک محمد



مسئله‌ای که در بازخوانی این دیباچه تاریخی نباید مغفول بماند، آن است که بر انگیزانندگی مقدمه استادانی چون زنده یاد بهار بر آثار شاعر و نویسندگان مستعد جوان، بیشتر ناظر به پدیدآورنده اثر بود، تا مخاطبان (و شمارگان). البته در این مورد خاص، افزون بر هنر پروین اعتصامی، دلیلی دیگر نیز در کار بود، که ستایش دوچندان استاد سخن شناس را برانگیخته بود:

«در ایران که کان سخن و فرهنگ است، اگر شاعرانی از جنس مرد پیدا شده‌اند که مایه حیرتند، جای تعجب نیست. اما تاکنون شاعری از جنس زن که دارای قریحه و استعداد باشد و با این توانایی و طبع مقدمات تتبع و تحقیق اشعاری چنین نغز و نیکو بسراید، از نوادر محسوب و جای بسی تعجب و شایسته هزاران تمجید و تحسین است.» (همانجا) پس شادناکی و دست‌افشانی استاد، نه فقط از کشف یک استعداد بزرگ شاعری، که شاید بیشتر، منبعث از گوشه‌شدن فصلی دیگر در شعر فارسی است، و مگر مواجهه با حادثه‌ای از اینسان (پیدایی نخستین بانوی شاعر تمام عیار) به گونه‌ای دیگر هم می‌توانست باشد.

باری، ما نیز به پیروی از سنت پردازندگان جنگ‌ها و مجموعه‌های دیگر، آن دیباچه را در پی می‌آوریم (ا. ص.).

بسیار نوشته و گفته‌اند، و خوانده‌ایم و شنیده‌ایم که نخستین بار دیوان قصاید و مثنویات و مقطعات پروین اعتصامی، با دیباچه استاد محمدتقی بهار منتشر شده است (۱۳۱۴ ش).

اگرچه شعرهای آن دفتر چونان «گل دستهای از ازهار نو شکفته» سخن‌پرداز سخن‌شناسی را «مست کرد»، اما تأثیر آن مقدمه را هم در شناساندن شعر و شخصیت پروین اعتصامی نباید فراموش کرد.

استاد بهار در آغاز دیباچه، سبک شاعر را آمیزهای از طرز ناصر خسرو و سعدی می‌داند و از آشنایی اعتصامی با آثار پیشینیان و نیز تأثیرش از آنان می‌نویسد و شعر او را (بویژه در مناظرات) در ادامه سنت ادبی شاعران آذربایجان و عراق می‌بیند. سپس به سبک تلفیقی نسل نخست استادان بزرگ معاصر، به زندگی و تربیت ادبی و فکری شاعر و نیز ویژگی‌های شکلی و محتوایی شعرهای او می‌پردازد. و البته، باز هم به شیوه کلی‌نگر و مثال‌گریز همان نسل. گویی آن استادان عارف (و مخاطبان‌شان هم؟)، اشارتی را برای اثبات اینکه «تنها غزل «سفر اشک» از این شاعره شیرین زبان باقی مانده بود، کافی بود که وی را در بارگاه شعر و ادبیات حقیقی جایگاهی عالی و ارجمند بخشید...» (از مقدمه استاد بهار)، بسنده می‌دانستند



گل‌دسته‌ای از ازهار نوشکفته

دیباچه چاپ اول دیوان - مرداد ۱۳۱۴

استاد محمد تقی بهار

در این روزها یکی از دوستان گلدسته‌ای از ازهار نوشکفته بدستم داد و متنی برگردنم نهاد دستم از آن رنگین گشت و دامنم مشک آگین. بوی گلم چنان مست کرد که دامنم از دست برفت. این گلدسته روح‌نواز عبارت بود از قطعات و قصاید شاعره شیرین‌زبان معاصر خانم پروین اعتصامی که به‌تازگی از طبع برآمده و نخستین بار مباشر طبع آن دیوان حقیر را به مطالعه آن آشنا ساخت. ملاحظه چند صفحه از این دیوان و مشاهده سبک متین و شیوه استوار و شیوایی بیان و لطافت معانی آن چنانم بفریفت که تنها این کتاب را پیش روی نهاده و هر مشغله که بود پس پشت افکندم و تمامت آنرا خواندم و لذتی موفور بردم.

از آنجا که دوستی اشاره کرد دیباچه‌ای بر این دیوان بنویسم. انجام مقصود را با نظر کنجکاوی در اجزاء کتاب نگریستم و یادداشت‌هایی آماده داشتم، اینک به‌طور خلاصه و ایجاز بدانها اشارتی می‌رود. این دیوان ترکیبی است از دو سبک و شیوه لفظی و معنوی آمیخته با سبکی مستقل آن و دو یکی شیوه شعرای خراسان است خاصه استاد ناصر خسرو و دیگر شیوه شعراء عراق و فارس است بویژه شیخ مصلح‌الدین سعدی و از حیث معانی نیز بین افکار و خیالات حکما و عرفا است و این جمله با سبک و اسلوب مستقلی که خاص عصر امروزی و بیشتر پیرو تجسم معانی و حقیقت‌جوئی است ترکیب یافته و شیوه‌ای بدیع بوجود آورده است.

قصاید این دیوان بویی و لمحه‌ای از قصاید ناصر خسرو دارد و در ضمن آنها ابیاتی که زبان شیرین سعدی و حافظ را فریاد می‌آورد بسیار است و بالجمله در پند و اندرز و نشان دادن مکارم اخلاق و تعریف حقیقت دنیا از نظر فیلسوف عارف و تسلیت خاطر بیچارگان و ستم‌دیدگان و مفاد «قل متاع الدنيا قليل» و «تجی المحفون» دل خونین مردم دانا را سراسر تسلیتی است و در همان حال راه سعادت و شارع حیات و ضرورت دانش و کوشش را نیز بطرزی دلپسند بیان می‌کند و می‌گوید در دریای شوریده زندگی باکشتی علم و عزم راهنورد باید بود و در فضای امید و آرزو با بال و پر هنر پرواز باید کرد:

علم سرمایه هستی است نه گنج زر و مال

روح باید که از این راه توانگر گردد

می‌توان گفت در قصاید طرز گفتارش طوری است و در قطعات طوری دیگر، زیرا چنانکه خواهیم گفت بیشتر قطعات بطرز سؤال و جواب یا مناظره بسته شده و گویا این شیوه از قدیم الایام خاص ادبیات شمال و غرب ایران بوده و در آثار پهلوی قبل از اسلام هم مناظرات دیده شده و در میان شعرای اسلامی نیز بیشتر مناظرات به شاعران آذربایجان و عراق اختصاص داشته است و قصاید اسدی طوسی که در مناظره است مجموع آنها در آذربایجان ساخته شده و سایر مناظرات نظم و نثر از نظامی گنجوی تا خواجه‌سوی کرمانی گواه این معنی است. در اینجا باز استقلال فکر خانم پروین روشن می‌شود، زیرا اگر تنها پای‌بند تتبع شده بود چون مناظرات بندرت از اساتید باقی مانده و بیشتر اسلوب شعرای خراسان در مدنظر بوده و کتب چاپ شده هم از همان جنس

بیشتر در دسترس می‌باشد، بایستی این قسمت یعنی

قطعات مناظره از این دیوان، حذف می‌شد و از اصل به خیال گوینده نمی‌رسید، لکن پیداست که شاعره ما میراث قدیم نیاکان عرفی خود را در گنجینه روح ذخیره داشته و با وجود تأثیر مطالعه قصاید شاعران خراسان یا کلیات شیخ شیراز، باز نخبه و جل گفتارش در زمینه عادات و رسوم زاد و بوم اصلی است. معلوم نیست چرا شیوه مناظره که از قدیم‌ترین اسلوب حسن اداء مقصود و یکی از بزرگترین طرز سخنگویی و استادی شمال و غرب ایران بوده تا این حد در زیر سبک خراسانی محکوم به‌زوال شده است که جز قسمت کمی از آن در کتب خطی و مختصری غیرقابل ذکر در ضمن سایر آثار اساتید چیزی بر جای نمانده است. بالجمله آنچه معلوم است خانم پروین از روی فطرت و غریزه خویش بار دیگر این شیوه پسنیده را در قطعات جاوید خود احیاء کرده است.

باری از قرائت قصاید پروین لذتی بردم و دیگر بار نغمات دلفریب دیرینه با گوشم آشنا شد. در خلال این نغمه‌های موزون و شورانگیز که پرده و نیم پرده قدیم را فریاد می‌آورد آهنگ‌های تازه نیز به گوش رسید که دل شکسته و خاطر افسرده را پس از آن بیانات حکیمانه و تسلیت‌های عارفانه به‌سوی سعی و عمل امید حیات اغتنام وقت کسب کمال و هنر و همت و اقدام نیکبختی و فضیلت رهنمائی می‌کند.





دیوانگی است قصه تقدیر و بخت نیست
 از بام سرنگون شدن و گفتن این قضاست
 در آسمان علم عمل برترین پر است
 در کشور وجود هنر بهترین غناست
 می جوی گرچه عزم تو ز اندیشه برتر است
 می پوی گرچه راه تو در کام اژدهاست
 خواننده در این قصاید خود را یک باره در عوالمی رنگارنگ
 که بصورت یک عالم مستقل درآمده باشد، می بیند. طرز بیان
 ناصر خسرو را در تمثیلات سنایی و استغنائی حافظ را در فصاحت و
 صراحت سعدی می نگیرد. حکیمی عارف و عارفی حکیم و ناصحی
 پاک سرشت جای به جای در خودنمایی و جلوه گری است و عجب
 آنکه این همه ساز و برگ و آراستگی و ترکیبات مختلف را چنان در
 یک کالبد جای داده و قبلا در ضمیر مرکب ساخته است که گویی
 این اشعار همه در یک ساعت گفته شده است. احساسات متضاد و
 احوال و حوادثی که شاعر را برانگیخته، هیچ وقت طرز و سبک
 خاص او را از اختیارش بیرون نیاورده است.
 با خبر باش که بی مصلحت و قصدی
 آدمی را نبرد دیو به مهمانی
 اژدهای طمع و گرگ طبیعت را
 گر بترسی نتوانی که بترسانی
 گر توانی به دلی توش و توانی ده
 که مبادا رسد آنروز که نتوانی
 خون دل چند خوری در دل سنگ ای لعل
 مشتریهاست برای گهرکانی
 خواننده همین که خواست از خواندن قصاید خسته شود، به
 قسمت مقطعات که روح این دیوان است می رسد. اینجا دیگر
 خستگی نیست. لطف بیان و دقت معانی در ذوق و ابتکار در اینجا
 اتفاق و امتزاجی بسزا دارد. گوینده ماهر خود را در این قسمت
 زیادتیر نشان می دهد، یا بقول «مخفی» زیادتیر پنهان می کند:
 در سخن مخفی شدم چون رنگ و بو در برگ گل
 هر که خواهد دید گو اندر سخن بیند مرا
 از پنج شش غزل، که چون غزل سازی ملایم طبع پروین
 نبوده، قصاید کوتاهش باید خواند، چون بگذریم می رسیم به مثنوی -
 های کوتاه و مختلف الوزن و قطعه های زیبایی دلپذیر و طرزهای
 کهنه و نو که پروین زیادتیر استقلال و شخصیت خود را در آنها
 بکار برده. عالم خیال و حقیقت و عواطف رقیقه را در هر قطعه
 ماهرانه به هم آمیخته و ریخته کاری کرده است. خانم پروین در
 قطعات خود مهر مادری و لطافت روح خود را از زبان طیور، از زبان
 مادران فقیر، از زبان بیچارگان بیان می کند، گاه مادری دلسوز و
 غمگسار است و گاه در اسرار زندگی با ملای روم و عطار و جامی

سرمه قدمی دارد
 مرغک اندر بیضه چون گردد پدید
 گوید اینجا بس فراخ است و سپید
 عاقبت کان حصن سخت از هم شکست
 عالمی بیند همه بالا و پست
 گه پرد آزاد در کهسارها
 گه چمد سرمست در گلزارها
 ولی بیشتر خود پروین است که اینجا به خانه داری پرداخته است
 و افکار لطیف و پرشور اوست که به صد هزار جلوه بیرون آمده و
 سزاوار است که با صد هزار دیده آن را تماشا کنند.
 هنر آنجاست که از زبان همه چیز سخن می گوید، چشم و
 مژگان، دام و دانه، مورومار، سوزن و پیرهن، دیگ و تاوه، خاک
 و باد، صیاد و مرغ، شبنم، ابرو باران، کرباس و الماس، کوه و
 کاه، بالاخره جماد و نبات و انسان و حیوان و معانی مانند امید و
 نومیدی و لطایف و بدایع دیگر... و عاقبت خواننده را در عالم الف
 و لیل و کلیله و دمنه و عوالم طفولیت و جوانی و پیری و هزاران
 احوال درونی و برونی سیر می دهد و تسلیت می بخشد، ماکیان،
 کبوتر، گنجشک، گربه دزد، روباهی که در کمین ماکیان است،
 جوجه های مرغ، کودک فقیر، عجز مسکین ناتوان، گل پژمرده،
 مرکب قسمتی از خیالات گوینده بوده و ما را در زیر عرفای
 می نشاند و با این اسباب و ابزارها به صد رنگ آمیزی و افسونگری
 اندوهگین می کند و متفکر می دارد و بندرت می خنداند، دائماً در
 فکر است بیشتر نگران وظایف مادری است وقتی که از این اندیشه -
 ها خسته می شود، بیاد لطف حق می افتد و این قطعه (قطعه لطف
 حق) را مردانه می سراید و خواننده را با حقایق و افکاری بالاتر آشنا
 می سازد و در همان حال نیز از وظیفه مادری دست بر نمی دارد و
 بازم مهر مادری است نگران.
 مادر موسی چو موسی را به نیل
 در فکند از گفته رب جلیل
 خود ز ساحل کرد با حسرت نگاه
 گفت کای فرزند خرد بیگناه
 گر فراموش کند لطف خدای
 چون رهی زین کشتی بی ناخدای
 گر نیارد ایند پاکت به یاد
 آب خاکت را دهد ناگه بیاد
 نفس را مطابق تعبیر عرفا می شناسد، اهریمن را که روح آریائی
 با آن وجود دوزخی کینه دیرینه دارد، همه جا در کمین جان پاک
 آدمی می داند. مهر و عاطفت و اشفاق و علم و فضائل اخلاق
 را طریقه رستگاری دانسته و تشکیل خانواده، مهربان و کودکان
 نارس و سعادت آرام و بی سروصدا را نتیجه حیات می پندارد. این

دیوان از افکار و خیالات و تعبیرات دیگران خالی نیست. ممکن است تنوع خانم پروین یا حافظه قوی و ادراک پاک او بر مأخذ و مصدر فلان تعبیر یا تشبیه آگاه نباشد، لکن هر چه هست نتیجه خود اوست. فی‌المثل اگر اختلاف و گفتگوی دل و دیده را در رباعی سعدی دیده است:

تقصیر زدل بود گناه از دیده

آه از دل و صد هزار آه از دیده

و همین معنی را از زبان باباطاهر عریان شنیده:

ز دست دیده و دل هر دو فریاد

که هر چه دیده بیند دل کند یاد

نخواستہ است از سر این مضمون درگذرد و قطعاً «دیده و دل» را ساخته، اما تمامتر و لطیف‌تر و با نتیجه‌ای که خواننده قانع و راضی شده فراموش می‌کند که این معنی را پیش از این به اختصار شنیده است.

ترا تا آسمان صاحب‌نظر کرد

مرا مفتون و مست و بیخبر کرد

شما را قصه دیگرگون نوشتند

حساب کار ما با خون نوشتند

هر آن گوهر که مژگان تو می‌سفت

نهان با من هزاران قصه می‌گفت

مرا شمشیر زد گیتی ترا مشت

ترا رنجور کرد اما مرا کشت

اگر سنگی ز کوی دلبر آمد

تو را بر پا و ما را بر سر آمد

بتی گر تیر ز ابروی کمان زد

ترا بر جامه و ما را بجان زد

ترا یک سوز و ما را سوختن‌هاست

ترا یک نکته و ما را سخن‌هاست

خانم پروین در حجر تربیت پدر دانشمند و فاضل خود آقای

یوسف اعتصامی آشتیانی «اعتصام‌الملک» پرورش یافته، فارسی

و عربی و ادبیات این دو زبان را از آموزگاران خصوصی در خانه

فراگرفته و زبان انگلیسی را در تهران و در مدرسه آمریکایی

دختران تحصیل کرده و دوره آن‌را به پایان رسانیده است. در این

مدت اشتغال ساختن دیوانی با این زیبایی‌ها و با این آب و رنگ

دلفریب خاصه با این یکدستی و فصاحت و روانی و مزایایی که

شماه‌ای از آن گوشزد گردید کار مردان فارغ‌بال نیست، تا چه رسد

به محذره‌ای که کمتر از درس و بحث فارغ بوده و شاید مشاغل

خانوادگی بسیار نیز داشته است.

در ایران که کان سخن و فرهنگ است، اگر شاعرانی از جنس

مرد پیدا شده‌اند که مایه حیرتند، جای تعجب نیست، اما تاکنون

شاعری از جنس زن که دارای این فریحه و استعداد باشد و با این توانائی و طی مقدمات تتبع و تحقیق اشعاری چنین نغز و نیکو بسراید از نوادر محسوب و جای بسی تعجب و شایسته هزاران تمجید و تحسین است.

خانم پروین به تمام شرایط شاعری عمل کرده است. اگر احیاناً

به قول نظامی عروضی دوازده هزار بیت شعر از اساتید حفظ نداشته

باشد باز به قدری که وی را بتوان با کلمات و اصطلاحات و امثال

متقدمین تا درجه‌ای که ضرورت دارد، آشنا خواند آشناست.

هر گاه تنها غزل «سفر اشک» از این شاعره شیرین زبان باقی

مانده بود، کافی بود که وی را در بارگاه شعر و ادبیات حقیقی

جایگاهی عالی و ارجمند بخشید، تا چه رسد به «لطف حق»

، «کعبه دل»، «گوهر اشک»، «روح آزاد»، «دیده و دل»، «دریای

نور»، «گوهر و سنگ»، «حدیث مهر»، «دزخ»، «جولای خدا»، «تغمه

صبح» و سایر قطعات که همه از او و هر یک برهان آشکار بلاغت

و سخندانی اوست. شاید خواننده شوریده سری از ما بپرسد: پس این

دیوان، درباره عشق که تنها چاشنی شعر است چه می‌گوید؟ آری

نباید این معنی را از یاد برد، زیرا هر چند، شاعره مستوره را عزت

نفس و دورباش عصمت و عفاف رخصت نداده است که یک‌قدم

در این راه بردارد، اما چون نیک بنگری صحیفه‌ای از عشق تهی

نمانده است لکن، نه آن عشقی که در مکتب لیلی و مجنون درس

می‌دادند، عشقی که جور یار، زردی رخسار، جفای رقیب، سوزوگداز

فراق و هزاران افسانه دیگر جزء لاینفک آن می‌بود، عشقی که اتفاقاً

امروز مفهوم حقیقی خود را از کف داده و جز الفاظی چند بر زبان

مقلدان مکتب قدیم از آن بر جای نیست، چنین عشق و طریقه

مبتذل در این دیوان نمی‌توانست بوجود آید، زیرا با حقیقت‌گویی

مخالف و با شخصیت‌گوبنده نیز مغایر بود.

از این معنی که بگذریم، می‌رسیم به عشق واقعی، و آن عشقی

که شعرای بزرگ بدان سرنیاز فرود آورده‌اند، عشقی که بحقایق و

معنوبات و معقولات وابسته است.

عشقی که بنیان آفرینش انسان بر آن نهاده شده، چنین عشقی

همان قسم که گفتیم اساس این دیوان است.

هنر بزرگ شاعره ما در همین جاست که توانسته است این

معنی بزرگ را همه جا در گفتار خود به شکلی جاذب و اسلوبی

لطیف پیرواند و حقیقت عشق را مانند میوه پاک و منزه‌ای که از

الیاف خشن و شاخ و برگ بیهوده و مسموم جدا ساخته باشند، با

صفای اثیر و رخسندگی نور و چاشنی روح بر سر بازار سخن رواج

دهد و در خاتمه سخن شناسان را به خواندن این دیوان دعوت

کرده، توفیق‌گوبنده‌اش را از پروردگار سخن خواستارم.

تهران - مردادماه ۱۳۱۴